



A Comparative Study of the Theory of the Constitutionalization of Administrative Law in the Legal Systems of Iran and France

Received: 06/07/2020; Accepted: 07/10/2020

Alireza Dabirnia¹
Ayatollah Jalili²

Abstract

Constitutionalization is one of the most important and major legal approaches through which the fundamental rights of all citizens are protected and guaranteed. Constitutionalization theory means the entry of a legal rule into a set of fundamental rules that the state, in addition to its obligation to respect, is obliged to protect and fulfill them. There is no doubt about the influence of constitutionalism in the case law in the field of administrative proceedings, because this phenomenon is a product of the court and the constitution, and in the French legal system, this institution is the main interpreter of the constitution. The new Constitutionalization in its modern content, as it guarantees the rights and freedoms, has affected the functioning of the administrative judge, transforming him from a judge who merely seeks to enforce the law to a liberal judge. Such a tendency is observed in France. This theory is of special importance in the French legal system, while in the Iranian legal system, unlike France which has a constitutional court, due to the absence of such a court, the legislator has had a special look and in Articles 170 and 173 of the Constitution, the field of judicial oversight of administrative actions is somehow realized. The roots of this theory should be sought in the text of the Constitutions of 1875 and 1947, but it seems that this theory does not have a strong theoretical support in the Iranian legal system, because the life of this theory in our country is almost a decade. Therefore, in this research, which is written in a descriptive-analytic method, we try to explain and compare the theory of the Constitutionalization of administrative law in the two legal systems of Iran and France.

Keywords: Constitutionalization Theory, Legal System, Constitution, Iran, France.

1. Assistant Professor, Department of Public Law, Faculty of Law, University of Qom, (Corresponding Author); Email: dr.dabirnia.alireza@gmail.com
2. Ph. D. Candidate in Public Law, Faculty of Law, University of Qom.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مطالعه تطبیقی نظریه اساسی سازی حقوق اداری در نظام های حقوقی ایران و فرانسه

علیرضا دبیرنیا^۱
آیت اله جلیلی^۲

تاریخ دریافت ۹۹/۰۵/۰۵ - تاریخ پذیرش ۹۹/۰۷/۱۶

چکیده

اساسی سازی از مهم ترین و عمده ترین رهیافت های حقوقی است که از مجرای آن حقوق بنیادین تمامی شهروندان صیانت و تضمین می شود. نظریه اساسی سازی به معنای ورود یک قاعده حقوقی به دسته ای از قواعد بنیادین است که دولت ضمن الزام به احترام گذاشتن، مکلف به حمایت و اجرای آنهاست. در خصوص اثرگذاری اساسی سازی در رویه قضایی در عرصه دادرسی اداری تردیدی وجود ندارد، چرا که این پدیده محصول دادگاه و قانون اساسی است و در نظام حقوقی فرانسه این نهاد به عنوان مفسر اصلی قانون اساسی است. اساسی سازی جدید در محتوای نوینش به جهت اینکه تضمین کننده ی حقوق و آزادی ها است بر کارکرد دادرسی اداری تأثیر گذاشته است، به نحوی که وی را از یک قاضی ای که صرفاً به دنبال اجرای محتوای قانون است به یک دادرسی آزادی مدار تبدیل نموده است. چنین تمایلی به دیدگاه ذاتی در فرانسه مشاهده می شود. این نظریه در نظام حقوقی فرانسه از اهمیت ویژه ای برخوردار است در حالی که در نظام حقوقی ایران برخلاف فرانسه که دارای دادگاه قانون اساسی است به علت عدم وجود چنین دادگاهی، قانونگذار اساسی به این امر نگاه ویژه ای داشته و در اصول ۱۷۰ و ۱۷۳ قانون اساسی زمینه نظارت قضایی بر اعمال اداری را به نحوی محقق ساخته است. ریشه این نظریه را باید در متن قانون اساسی سال های ۱۸۷۵ و ۱۹۴۷ فرانسه جستجو نمود، اما به نظر می رسد این نظریه در نظام حقوقی ایران از پشتوانه نظری قوی برخوردار نیست، چرا که عمر این نظریه در کشور ما تقریباً به یک دهه می رسد. از این رو، در این پژوهش که به روش توصیفی تحلیلی نگاشته شده، برآنیم تا نظریه اساسی سازی حقوق اداری را در دو نظام حقوقی ایران و فرانسه تبیین و تطبیق نماییم.

واژگان کلیدی: نظریه اساسی سازی، نظام حقوقی، قانون اساسی، ایران، فرانسه.



۱. استادیار گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم (نویسنده مسئول)؛ رایانامه: dr.dabirmia.alireza@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم.



مقدمه

امروزه اساسی سازی به یکی از ویژگی‌های نظام‌های حقوقی معاصر تبدیل شده است که متضمن نگرشی نو به حاکمیت قانون است. مفهوم اساسی سازی که در ابتدا به مفهوم قانون اساسی وابسته بود متحول شده است، تاریخ قانون اساسی از دو معیار مادی و شکلی اقتباس یافته است؛ معیار مادی که مشعر به مجموعه قواعد تنظیم کننده دولت بود به ضوابط تنظیم کننده اختیارات عمومی دولت تبدیل شده است و معیار شکلی بیانگر ملاک‌هایی بوده که اعتبار قانون اساسی را شکل می‌بخشد (Francis Hamon, 2003:22). با شمول بر ابعاد نوظهور، قانون اساسی را به معنای قانون حکم شوندگان و قانون زنده‌ای که رفتار مورد اهتمام جامعه را نشان می‌دهد تعریف نموده است؛ تا از این طریق حداکثر قابلیت را جهت جمع حقوق و آزادی‌ها همسو با تحولات اجتماعی اقتصادی بیابد. از این رو قانون اساسی که قانون دولت به شمار می‌آید به قانون اجتماع تغییر ماهیت داده است و با حاکمیت قانون و مردم‌سالاری و به ویژه دادرسی اساسی همساز گردیده است (Dominique Rousseau, 2014:130). تحول مزبور منجر به طرح انگاره اساسی سازی^۱ گشته است که حکایت از تفوق و برتری قانون اساسی بر هر ضابطه حقوقی و موقعیت سیاسی دارد که سبب خواهد شد بتوان آنها را تصرف ناشی از قرارداد اجتماعی دانست. این بُعد حقوقی در قالب نظارت قانون اساسی که متضمن حمایت از قواعد اساسی است تبلور می‌یابد و مستلزم تشکیل مجلس قانون اساسی و دادگاه قانون اساسی است. دو مبدأ اصلی اساسی سازی عبارتند از: اصل تفکیک بین حوزه اقتدار حکمرانان و اصل تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندی. نظام حقوق اداری به طور واضحی از اصول تشکیل دهنده اساسی سازی متأثر است. در حقیقت اساسی سازی حقوق، با تأثیر پذیری از جنبش-





های آزادی‌خواهانه، لوازم شناسایی اکثریت جلوه‌های روشن حقوق و آزادی‌های شهروندان را در پهنه حقوق اساسی فراهم آورده است که از این مجرا تمامی سیاست‌گذاری‌ها و حق‌های موجود در چارچوب قانون اساسی صورت پذیرد (بن، ۱۳۸۴: ۲۲۹). اساسی سازی از مهمترین و عمده‌ترین رهیافت‌های حقوقی است که از مجرای آن حقوق بنیادین، تمامی شهروندان صیانت و تضمین می‌شود. بنابراین این هنجارهای اساسی در نهایت به یک هنجار و دستور درمی‌آیند که نهادها در هنگام سیاست‌گذاری، در جهت توجه به این ارزش‌ها و حق‌ها در قالب هنجار اساسی تمهیدات لازم و شایسته را اتخاذ می‌نمایند. «بدیهی است شاخص‌ترین کارکرد اساسی سازی و وارد کردن ارزش‌ها در عرصه قانون اساسی، مصون سازی حق‌ها و آزادی‌های شهروندان است زیرا اصول اساسی، قاعداً تغییرناپذیرند و همواره همگان از جمله سیاست‌گذاران و صاحبان قدرت باید از آن پیروی کنند» (نیازپور، ۱۳۹۳: ۱۰۷). در زمینه اساسی سازی در کشور ما به صورت محدود آثاری تألیف شده است اما ویژگی متمایز این پژوهش از معدود آثار حقوقی موجود در این زمینه، این است که ضمن پرداختن به جایگاه و اهمیت پدیده اساسی سازی در دو بعد علمی - آموزشی و حقوقی، اساسی سازی حقوق اداری در دو نظام حقوقی ایران و فرانسه به صورت مزجی مورد کاوش تطبیقی قرار گرفته است. از این رو با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی در پی پاسخ به این پرسش هستیم که با توجه به اینکه نظام حقوقی ایران تا حدی متأثر از نظام حقوقی فرانسه است، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در زمینه اساسی سازی حقوق اداری با فرانسه دارد؟ در این پژوهش برآنیم تا در سه قسمت؛ نخست مبانی نظری، دوم ارتباط و مناسبات میان حقوق اداری و اساسی و در نهایت مطالعه رویه قضایی را در پاسخ به پرسش مذکور، در دو نظام حقوقی مورد اشاره به صورت مزجی تبیین و تحلیل نماییم.





۱. مبانی نظری اساسی سازی

اصطلاح اساسی سازی حقوق اداری نظریه ای است که به دنبال مطالعه بنیادهای حقوق اداری در قوانین به عنوان آبشخور بنیادین منابع حقوقی است. این امر ممکن است به صورت مراجعه مستقیم به استناد به یکی از اصول قانون اساسی و یا از طریق تفسیر قضایی اصول قانون اساسی در دعاوی اداری ظاهر می شود (مشهدی، ۱۳۹۷: ۷۷). البته برخی از علمای حقوق فرانسه از جمله ژرژ ودل استاد مشهور حقوق اداری بیشتر تمایل داشتند تا اصطلاح اداری سازی حقوق اساسی را به جای اساسی سازی حقوق اداری به کار ببرند. اصطلاح اساسی سازی حقوق اداری در تعاملات گفتمان حقوقی کشور ما قدمت آنچنانی ندارد و بیشتر حقوقدانان در معنای اصطلاح اساسی سازی اداری دارای دیدگاه های متفاوتی هستند و این اختلاف دیدگاه می تواند ریشه در تفاوت فرآیند اساسی سازی در نظام های حقوقی گوناگون داشته باشد. اساسی سازی، اصول و ارزش های مشروطه گرایی و قواعد بنیادین را به شکل عینی و با ضمانت اجرای حقوقی وارد هرم قواعد حقوقی می کند (رحمتی فر و دیگران، ۱۳۹۵: ۵۷).

نظریه ی اساسی سازی به معنای ورود یک قاعده حقوقی به دسته ای از قواعد بنیادین است که الزاماً دولت مکلف به احترام گذاشتن، حمایت کردن و اجرای آنها است و در صورت نقض آن توسط دولت، شهروندان حق طرح دعوا علیه دولت را خواهند داشت (رحمتی فر و دیگران، ۱۳۹۵: ۶۵). در نظام حقوقی فرانسه شورای دولتی و همچنین شورای قانون اساسی در آرای متعددی به صورت مستقیم و غیرمستقیم به قوانین اساسی و قواعد فرازین موجود در آن در جریان دو دادرسی اداری و اساسی پرداخته و به اصول هنجاری و بنیادین قانون اساسی به عنوان قانون برتر تمسک جسته اند که می توان آن را نوعی اساسی سازی اصول حقوق اداری نام گذاشت (هداوند، مشهدی، ۱۳۹۱: ۶۲). این تئوری در نظام حقوقی فرانسه از اهمیت ویژه ای برخوردار است. برخی از حقوقدانان معتقدند که ریشه این نظریه را باید در متن قانون اساسی سال های ۱۸۷۵ و ۱۹۴۷ جستجو نمود (Delvole, 2015: 2). اما نظریه اساسی سازی حقوق اداری در نظام حقوقی ایران از پشتوانه نظری برخوردار نیست، چرا که عمر این نظریه در کشور تقریباً به یک دهه می -





رسد، همچنین باید اذعان نمود که به واسطه عدم قانون مدون اداری در نظام حقوقی ما، اساسی سازی حقوق اداری، دارای خلاء می باشد. لذا برای توسعه حقوق اداری که توسعه و تحول نظام اداری را به دنبال خواهد داشت، نیازمند دستیابی به ارزش‌ها و هنجارهای حقوق اداری هستیم که البته در حال حاضر در نظام حقوقی فعلی به راحتی می توان به آن دست پیدا کرد، قانون اساسی، نظریات تفسیری شورای نگهبان، آرای دیوان عدالت اداری و قوانین مرتبط در حوزه حقوق اداری را می توان منبع مفیدی برای شناسایی اصول مربوطه به حقوق اداری به شمار آورد (هداوند، کاظمی، ۱۳۹۲: ۶۵-۶۴). ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد وجود قانون مدیریت خدمات کشوری در کشور ما کاملاً در راستای اهداف حقوق اداری تدوین شده است و بیشتر مفاهیم استفاده شده در این قانون، سابقه آن چنانی در عرصه قانونگذاری نداشته‌اند. از این رو این قانون تا اندازه‌ای خلاء عنوان شده را رفع نموده، از این حیث که قانون مذکور در بردارنده هنجارهای بنیادین و با ارزشی در حوزه حقوق اداری در جهت تضمین حقوق مردم در برابر دستگاه‌های دولتی است. اما به نظر همچنان عدم وجود قانون یکپارچه اداری به عنوان یک خلاء احساس می شود. هر چند تا اندازه‌ای این خلاء به واسطه اصول مقرر در قانون اساسی در دادرسی اداری توسط دیوان عدالت اداری مورد شناسایی قرار گرفته اند و این مسئله یا به صورت مراجعه مستقیم و استناد به یکی از اصول قانون اساسی صورت گرفته و یا قضات دیوان دست به تفسیر قضایی اصول قانون اساسی زده‌اند. این مسئله مهم که تحت عنوان اساسی سازی حقوق اداری توسط علمای حقوق از آن یاد شده است، قضات دیوان می توانند با تفسیر صحیح از اصول مهم حقوق اساسی زمینه اجرایی کردن حقوق اساسی را در نظام حقوقی ما فراهم نمایند. در نهایت می توان اینچنین بیان نمود که نظریه اساسی سازی حقوق اداری به مفهوم تزریق اصول بنیادین و مهم حقوق اساسی به حقوق اداری است و تبعیت حقوق اداری از آنهاست به نحوی که موجب تضمین و صیانت از حقوق افراد در مقابل اداره می گردد (میر احمدی و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۵۷). از این رو می توان گفت حقوق اداری تابعی از حقوق اساسی است و مکلف به تبعیت می باشد و همین امر موجب صیانت





و ضمانت اجرای حقوق افراد در برابر دستگاه های دولتی می گردد. در ادامه دو مورد از مهمترین مبانی اساسی سازی حقوق اداری را تبیین خواهیم نمود.

۱-۱. حاکمیت قانون

حاکمیت قانون از اساسی ترین ارزش های بنیادین سیاسی محسوب می شود و بر مبنای آن امور عمومی براساس قواعد عام، به صورت روشن و معطوف به آینده باید اداره شود. اداره کشور براساس قواعد عام نیازمند وجود و شناسایی یک قانون برتر است، صرف وجود قانون اساسی در یک کشور بیانگر خواست عمومی برای اداره کشور براساس آموزه های حقوق اساسی در چارچوب حاکمیت قانون است. قانون اساسی از راه های متفاوتی بر نظام دموکراسی تأثیر می گذارد از جمله این تأثیرات مهم افزایش شفافیت و همچنین فراهم آوردن زمینه ای برای قابلیت درک اعمال حکومتی برای شهروندان است (مرکز مالمر، ۱۳۹۴: ۱۳۷-۱۳۵). از آثار مهم حاکمیت قانون، ابطال مقررات و مصوبات مغایر با قانون اساسی است که توسط قضات دیوان عدالت اداری صورت می پذیرد. از این رو می توان بیان نمود که حاکمیت قانون یکی از مبانی اساسی نظریه اساسی سازی حقوق اداری است که در کشور با اجرایی نمودن اصول قانون اساسی با تکیه بر آراء صادره از سوی دیوان عدالت اداری که در ادامه توضیح خواهیم داد، به منصفه ظهور خواهد رسید.

۲-۱. مشروطه گرایی

مشروطه گرایی موجب پیدایش جنبش اساسی سازی شده است (Klabbers Jan, Peters Anne, Ulfstein, 2009: 19). نظریه و ایده مشروطیت برای تحدید قدرت، سابقه و قدمت طولانی در تاریخ غرب دارد (مرادخانی، ۱۳۹۶: ۴۶). مشروطه گرایی به شکل سنتی به نحوی با محدودیت قدرت پیوند خورده است و دولت مشروطه نقطه مقابل دولت مطلقه است. نظریه دولت مشروطه تأکید ویژه بر رعایت اراده شهروندان و قانون اساسی دارد. قانون اساسی کارآمدترین ابزار لازم در جهت محدودیت قدرت حکومت و تنظیم رابطه شهروند و دولت می باشد (رحمتی فر و دیگران، ۱۳۹۵: ۶۱-۶۰). اما در مشروطه گرایی به شکل مدرن اعمال قدرت باید با میل و رضای مردم باشد و برای اینکه قدرت محدود باشد باید از طریق نهادهای معین و شکل های مشخصی اجرا شود با این اوصاف





نهادهای نقش مهمی در نظریه دولت مشروطه بازی می کنند (مرادخانی، ۱۳۹۶: ۷۸). تدوین و ایجاد قانون اساسی به مشروطه گرایی برمی گردد نظریه مشروطه گرایی پیشتر یک نظریه اجتماعی - سیاسی بود که آرمان هایی مانند دولت محدود و پاسخ گو را بازتاب می داد (رحمتی فر و دیگران، ۱۳۹۵: ۷۴). در سطح داخلی میان آنچه قانون اساسی ایجاد می نماید تصمیمات و مصوبات دولت و قواعد حقوقی گسست و فاصله زیادی وجود دارد، بنابراین قانون اساسی در ارائه دولت به جامعه جهانی نقشی نمادین ایفا می نماید که باعث خلأیی بزرگ می شود و این خلا تنها با اساسی سازی رفع می شود (رحمتی فر و دیگران، ۱۳۹۵: ۶۲). از این رو می توان بیان نمود آغاز قانون اساسی به مشروطه گرایی برمی گردد و اساسی سازی به منزله بازتولید نظریه مشروطه گرایی است.

۲. ارتباط حقوق اداری و حقوق اساسی

حقوق اداری تابعی از حقوق اساسی است، همان گونه که پیش تر اشاره نمودیم قانون اساسی در رأس سلسله مراتب قواعد حقوقی و هنجارها قرار دارد از این رو حقوق اداری بر پایه وابستگی به حقوق اساسی و قانون اساسی ملزم به تبعیت می باشد. همچنین باید اذعان نمود که حقوق اداری مکمل حقوق اساسی است. چرا که «حقوق اداری در امتداد اصل حاکمیت قانون و خطوط حقوق بنیادین جهت گیری و به عنوان مکمل حقوق اساسی توصیف می شود» (میراحمدی و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۶۴) در دو نظام حقوقی ایران و فرانسه، سلسله مراتب قواعد حقوقی شبیه هم می باشد و قانون اساسی به عنوان قانون برتر و قوانین عادی در ذیل آن به عنوان تابع هستند؛ از این رو در هر دو نظام، حقوق اداری از حقوق اساسی تبعیت می نماید.

۲-۱. جایگاه حقوق اداری

در ظاهر انجام تغییرات در حقوق اداری ساده به نظر می رسد اما این گونه نیست و مساله جدی این است که منظور از حقوق اداری چیست؟ حقوق اداری شاخه ای از حقوق است که از مجموعه ای از مقررات تشکیل شده که دارای خصوصیت واحد یا دست کم





نسبی در نظام حقوقی بوده که: این که با توجه به این قواعد مخصوص بر موضوعی که بر آنها بار می شود (اداره)^۱ یا بر پایه خصوصیات ذاتی^۲ آنها (محتویات exorbitant حقوق عام)^۳ می توان تعریف گسترده یا مضیقی از آن ارائه داد. جایگاه حقوق اداری چه به عنوان شاخه ای از حقوق و چه به عنوان یک عمل حرفه ای به دو عامل بستگی دارد: نخست، رقابت حقوق اداری به عنوان یک دانش با سایر دانش های مربوط به اداره و دوم رقابت حقوق اداری در ارتباط با سایر ویژگی ها و شاخصه های علم حقوق می- باشد (Jacques Chevallier, 1993: 11-40). با توجه به مطالعات صورت گرفته به نظر می رسد زمان تکوین حقوق اداری در کشور ما به عصر مشروطه برمی گردد، چرا که در آن زمان قانون اساسی مشروطه جهت اصلاح و اداره امور کشور وضع شده است.

۲-۲. هژمونی حقوق اداری

ایده و نظریه حقوق اداری به عنوان ملکه نظم^۴ و تمامی دانش و امور اداری در حول محور می چرخد، همین امر باعث فراگیری، سلطه و برتری حقوق اداری هست. این برتری و هژمونی را به وضوح می توان در اقتدار شورای دولتی، استمرار اداری، تمرکز بر ضمانت اجرای قانونی و محدود کردن دولت در اقدام بر مبنای قانون و تقویت استقلال قاضی اداری و ریشه های تاریخی دانست (D. Lochak, 1993: 141, 153, 1982: 361). این هژمونی و برتری به ویژه از نیمه دوم قرن ۱۹ تولید شده است (Jacques Chevallier, 1993: 12).

۲-۳. انحصار حقوق اداری^۵

حقوق اداری تا دهه ۱۸۶۰ رشد و توسعه امروزی را نیافته بود و با تبدیل مفهوم اداره عمومی^۶ به مفهوم بینانگذار^۷ می توان انضباط و رشد حقوق اداری را شاهد بود

1 l'administration
2 leur contenu intrinsèque
3 Contenu exorbitant du droit commun
4 La discipline-reine
5 La monopolisation des savoirs administratifs
6 Administration publique
7 La "notion fondatrice"





(G.Guglielmi,1991:287). در این دهه در فرانسه عواملی چند، موجب رشد و توسعه حقوق اداری شد و از جمله تحولات شورای اداری و استقلال بیشتر قاضی اداری را می توان نام برد (J. Gatti-Montain,1985:121).

برتری مربوط به دانش حقوق اداری در فرانسه تا دهه ۱۹۶۰ مورد توجه نبود اما تحولاتی چند مانند ظهور دولت رفاه، تحولات اندیشه های سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم و تغییرات در قانون اساسی که به اساسی سازی حقوق اداری می انجامد، برتری این دانش را بیش از پیش نمایان کرد (Jacques Chevallier,1993:11-40). به گونه ای که امروزه حقوق اداری نه تنها یکی از عناصر بنیادین دولت فرانسه بلکه الگو و نمونه ای برای سایر کشورهاست.

ایده تبدیل قانون اداری به عنوان دانشی مفید در راه عمل اداری نخستین بار در آلمان در پایان قرن نوزدهم مطرح شد و سپس در فرانسه در اوایل قرن بیستم وارد شد و تحت عنوان حاکمیت قانون به جای حاکمیت پلیسی استواری خود را حفظ کرد (J.Chevallire,1988:313). نظریه حاکمیت قانون در عمل موجب تحکیم حقوق اداری و به ویژه قاضی اداری شد (M.J Redor, 1992:1879-1914).

۳. ضرورت اساسی سازی در رویه قضایی

در خصوص اثرگذاری اساسی سازی در رویه قضایی در عرصه دادرسی اداری تردیدی وجود ندارد (Eric sales, 2004). اساسی سازی جدید در محتوای نوینش که تضمین کننده ی حقوق و آزادی ها است بر کارکرد دادرسی اداری تأثیر گذاشته است، به نحوی که وی را از یک قاضی ای که صرفاً به دنبال اجرای محتوای قانون است به یک دادرسی آزادی مداری تبدیل نموده است که از آن چه در خصوص تحول حقوق و دادرسی اداری در دیدگاه ذاتی^۱ مورد نظر حقوقدانان است حمایت می کند. چنین تمایلی به دیدگاه ذاتی در فرانسه مشاهده می شود (Chevallier J., juridique, R.D.P. n°3,





689: 1998) که به وسیله کنوانسیون اروپایی حقوق بشر برجسته گردیده است، کنوانسیون‌هایی که به ویژه ماده ششم آن در مورد دادرسی عادلانه تأثیر جدی بر جا گذاشته است، ماده ای که رویکرد امروزی به به دیدگاه ذاتی در حقوق اداری و همچنین اختلافات پیرامون آن را عمیق‌تر نموده و دادرسان را به تکلیفی که دارای اولویت حمایت از افراد به طور عام، و طرفین دعوای با اداره به طور خاص در چارچوب دادرسی اداری است الزام می نماید (Agathe van lang, 2005: 1765).

ملاحظات ترویج حقوقدان فرانسوی پیرامون قاعده‌ی ارتباط بین دو مقوله‌ی صلاحیت و ماهیت، و تطور آن در پرتوی اساسی سازی و اروپایی سازی^۱ که موضع فرانسوی دوگانگی و ثنویت قضایی را تهدید نموده است به این نتیجه منتهی گشته است که «وظیفه فراتر از صلاحیت است و بهتر است گفته شود که صلاحیت تابع وظیفه است» (Danielle, AJDA 2005: 1776).

نگرش‌های جدید بر رصد آن چه که مربوط به دادرسی در خصوص مسئولیت از روزگاران دور در ارتباط با الگوی دوگانگی قضایی فرانسه است، متضمن کاهش شرایط پذیرش دعوا و نزدیک کردن آن به دعوای عادی است؛ به گونه ای که محققان را به سمت تصور مسأله نظارت قضایی سوق داده (Morhoum Fadela, 1996) که در رویه‌های قضایی به دادرسان شهادت شناسایی و اعمال چنین اختیاری را داده است؛ نظارتی که به ویژه در پرتوی الزامات قانون اساسی ناظر بر حقوق افراد در آن چه که تجسم حاکمیت قانون است نمود یافته است. این رویکرد نوین به چیرگی مسئولیت‌های اداره بر امتیازات آن انجامیده است (Fabrice Melleray, A.J.D.A, 3 nov. 2003, N°37, 2003:1964). به طوری که دادرس اداری حول تکلیف ناشی از قانون اساسی ایفای نقش نموده و حمایت از افراد را بر حمایت از اداره رجحان می بخشد، هر چند تلاش وی همچنان بر جمع آنها مبتنی می باشد.





در هر صورت قانون اساسی حرکتی را ایجاب نموده است که می‌توان آن را در خلال آرای فراوانی که متضمن صیانت از حقوق و آزادی‌های فردی است و یا در ضمن جنبش اساسی سازی‌ای که مجلس قانون اساسی در کلیه‌ی نظراتش آغاز نموده است مشاهده نمود. این حرکت در رویکرد دادرسی اداری که متضمن برجسته سازی تحول در محتوای قانونی بودن از قانونی بودن موضوعی (دیدگاه موضوعی) به سمت قانونی بودن مبتنی بر صیانت از حقوق فردی (دیدگاه ذاتی) است قابل ملاحظه است. دادرس اداری به عنوان یکی از کنشگران اساسی سازی، صلاحیت تفسیر را کسب نموده است، صلاحیتی که به واسطه‌ی اختیارات جدیدتری که قانونگذار عادی به حکم قانون اساسی وضع نموده است پشتیبانی می‌شود. موضوع صلاحیت هنجاری دادرس همچنان محل مناقشه و بحث است. برخی معتقدند دادرس دارای صلاحیتی هنجاری است که نتیجه‌ی ضروری صلاحیت قضایی او است، امری که موجب شده که بر این باور باشند که «تفسیر چیزی جز سخن مفسر نیست» (P. Amselek, Bruylant, 1995:93).

تفسیر یک ضرورت است زیرا در موارد ابهام و به جهت رفع آن مطرح می‌شود، با وجود این ممکن است تفسیر از نص تجاوز کرده و موجب بی‌اعتمادی و تردیدی شود که اجرای نادرست را در اثر تفسیر اشتباه به دنبال آورد که به بی‌عدالتی ناخواسته بیانجامد. این دشواری در مورد دادرس اداری که با اداره‌ای که خود دارای صلاحیت هنجاری است، رقابت می‌کند مطرح است. این تفسیر در معرض ساخت‌بندی نظام قضایی است. دادگاه‌های عالی از صلاحیتی برخوردارند که به تفسیر خود صبغه‌ی اجتهاد دهند و قانونگذار اساسی به شورای کشور صفت تنظیم‌کننده‌ی اقدامات نهادهای قضایی اداری را داده است، اقداماتی که از جمله‌ی آنها همان صلاحیت تفسیری دادگاه‌های عالی است. شورای کشور فرانسه نقش مفسر را ایفا نمود، مسأله‌ای که در شفاف‌سازی مفاهیم اساسی حقوق اداری مؤثر واقع شد؛ مسأله‌ای که یکی از مدونین قانون اساسی اکتبر ۱۹۵۸ از آن به عنوان تأثیر قانون اداری بر قانون اساسی یاد نموده است (Jacques Chevallier P. , 1995: 119). نگاهی اجمالی به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبین آن است که قانونگذار اساسی در بحث نظارت قضایی و اهمیت آن توجه ویژه‌ای داشته





است، از جمله نتایج مهم حاکمیت قانون، نظارت قضایی بر اعمال اداری می باشد. در نظام حقوقی ایران برخلاف فرانسه که دارای دادگاه قانون اساسی است به علت عدم وجود چنین دادگاهی، همان گونه که پیش تر توضیح دادیم، قانونگذار اساسی به این امر نگاه ویژه‌ای داشته و در اصول (۱۷۰) و (۱۷۳) قانون اساسی زمینه نظارت قضایی بر اعمال اداری را به نحوی محقق ساختند که در ادامه به صورت مجزا نحوه تفسیر قضات در این دو اصل را بررسی و تحلیل می نماییم.

۳-۱. اساسی سازی حقوق اداری در دادگاهها

دادگاهها در مقام رسیدگی به پرونده‌ها نقش مهمی در تحقق و عینیت بخشی به مقررات قانون اساسی ایفا می نمایند. کارکرد مزبور در هنگام تصویب اصول قانون اساسی مورد توجه قانونگذار نیز قرار گرفته است. در این راستا جهت تبیین بهتر بحث آن را در دو قسمت نقش نظارتی ارزیابی آیین نامه‌های دولتی و قوانین عادی به طور جداگانه بررسی می نماییم.

۳-۱-۱. اساسی سازی حقوق اداری در مقام نظارت دادگاهها بر آیین نامه‌های اجرایی

مطابق اصل (۱۷۰) قانون اساسی اگر قضات دادگاه در هنگام رسیدگی به پرونده، آیین نامه استنادی اصحاب دعوا را برخلاف قوانین و مقررات اسلامی و یا خارج از حدود صلاحیت مقام یا نهاد وزن کننده مصوبه تشخیص دهند موظف و مکلفند که از اجرای آن خودداری نمایند. از این حیث قضات مکلفند که در هنگام فرایند انطباق با قانون، پیوسته روح قانون و اصول قانون اساسی را حاکم تلقی کنند و با تفسیر قانون و رفع ابهام به نظر می رسد می توان گفت گامی در جهت صیانت از قانون اساسی برداشته اند. البته این بدان معنا نیست که صراحتاً به ارائه نظریه تفسیری پردازند بلکه به گونه ای است که اصول قانون اساسی در فرآیند صدور رای را مورد شناسایی و تفسیر قرار دهند (جلالی، حمیدی روشن، ۱۳۹۵: ۱۳۱).

در برخی از نظام های حقوقی قضات به عنوان مهمترین نهاد صیانت از قانون اساسی شناخته شده اند به این معنا که نظارت و صیانت از قانون اساسی در نگاه اول بر عهده محاکم است. روشی که در آن بررسی تطبیق قوانین با قانون اساسی به وسیله دادگاه های





عادی صورت می‌پذیرد (تقی‌زاده و دیگران، ۱۳۹۵: ۲). با وجود این نظارت قضایی بر اساس اصل ۱۷۰ قانون اساسی در برابر هنجارهای درجه سوم می‌باشد که بر اساس اصل سلسله مراتب قواعد حقوقی قانون اساسی به عنوان قانون برتر در رأس هرم و قانون عادی در ذیل قانون اساسی به عنوان هنجارهای درجه دوم و تصویب نامه‌ها و آیین نامه‌های دولتی در مرتبه پایین‌تر از قوانین مذکور به عنوان هنجارهای درجه سوم هستند. قانون اساسی با هدف عدم مغایرت هنجارهای فروردین با هنجارهای فرادست، نظارت قضایی بر هنجارهای درجه سوم را پیش‌بینی کرده است (تقی‌زاده و دیگران، ۱۳۹۵: ۸). بنابراین، اصل سلسله مراتب هنجارها و قواعد حقوقی ضرورت نظارت قضایی را بر تصمیم‌ها و آیین نامه‌های دولتی اقتضا می‌نماید که بر عهده قضات دادگاه‌ها باشند. اما این که آیا این نظارت می‌تواند به قانون عادی نیز تعمیم یابد در ادامه بررسی می‌شود.

۳-۱-۲. اساسی سازی حقوق اداری در مقام نظارت دادگاه‌ها بر قوانین عادی

در خصوص امکان نظارت قضایی بر قوانین عادی از جهت تطابق با قانون اساسی از سوی دادگاه‌ها دو نظریه وجود دارد.

برخی معتقدند چون از یک سو قانون ناشی از اراده عمومی است، هیچ مقامی حق بازرسی و محدود کردن آن را ندارد. و از سوی دیگر اقتضای اصل استقلال قوای سه گانه، آن است که قانونگذاری را در صلاحیت خاص قوه مقننه باشد. قوه قضاییه مأمور به اجرای قوانین در دعاوی است، و بحث درباره مطابقت آنها با قانون اساسی از صلاحیت دادگاه‌ها خارج است چه در غیر این صورت قوه مقننه همیشه زیر نفوذ و بازرسی قوه قضاییه خواهد بود، و این امری است که قانون اساسی با اعلام استقلال قوه مقننه آنرا منع کرده است. این رویکرد در رویه قضایی ما پذیرفته شده است و با این استدلال که چون در قانون اساسی اختیاری نسبت به رسیدگی یادشده به قضات داده نشده و مرجع صالح دیگری دارد، تشخیص مطابقت قوانین عادی و اساسی با قوه مقننه دانسته شده و اعتقاد بر آن است دادرس باید مصوبات مجلس را اجرا کند، هرچند که به نظر او نیز با قانون اساسی مخالف باشد. ولی، همانگونه که بعضی از اساتید بیان داشته‌اند هیچ یک از این دو دلیل قاطع نیست





و از لحاظ نظری قابل انتقاد به نظر می‌رسد. زیرا قانون تصمیم‌گیری کسانی است که توانسته‌اند اکثریت را در مجالس قانونگذاری به دست آورند. قدرت این اکثریت ناشی از اختیاری است که قانون اساسی به آنها تفویض کرده است. پس، تصمیم‌نمایندگان در صورتی ارزش دارد که در حدود صلاحیت آنان و مقررات قانون اساسی باشد. دادرس مأمور اجرای قوانین (اعم از عادی و اساسی) است و هنگامی که در دعوا با دو متن متعارض روبه‌رو می‌شود، باید بر حسب قواعد یکی از آن دو را مقدم شمارد. حال، اگر فرض کنیم که یکی از این متون مربوط به قانون اساسی و دیگری از قوانین عادی باشد، عقل حکم می‌کند که قاعده عالی‌تر بر مقررات پایین‌تر حکومت کند. درست است که قوه مقننه در برابر قوه قضاییه استقلال دارد و دادرس نمی‌تواند تصمیم‌های آن قوه را ابطال کند، ولی استقلال قوه قضاییه نیز ایجاب می‌کند که دادرس بتواند آزادانه در برابر قوانین متعارض مطابق اصول حقوقی تصمیم بگیرد، و ناگزیر نباشد که در تجاوز به قانون اساسی با قوه مقننه هم‌داستان شود. پیش‌بینی شورای نگهبان نیز صلاحیت قاضی را در تمیز قانون حاکم بر دعوا از بین نمی‌برد. شورای نگهبان می‌تواند از تحقق قانون جلوگیری کند و به طور نوعی مانع اجرای آن شود. ولی، دادرس تنها حق دارد در دعوای طرح شده قانون اساسی را به عنوان قاعده حاکم برگزیند و آن را مقدم بر قانون عادی دارد. پس این دو صلاحیت ارتباط و تعارضی باهم ندارد تا بتوان ادعا کرد که پیش‌بینی شورای نگهبان به منزله نفی صلاحیت قضات است. به اضافه، چون مخالفت قوه مقننه با قانون اساسی امری است استثنائی و خلاف اصل، دادرس در مقام تفسیر قوانین باید مفاد آن را بر معنایی حمل کند که با اصول قانون اساسی منطبق باشد یعنی در مواردی که قانون عادی مجمل است، یا احکام متناقض در آن وجود دارد، دادرس می‌تواند و موظف است معنایی را بپذیرد که با اصول قانون اساسی موافق به نظر می‌رسد، زیرا فرض این است که قانونگذار هیچ‌گاه از آن اصول تجاوز نمی‌کند. این صلاحیتی است که با هیچ استدلالی نمی‌توان از قوه قضاییه سلب کرد و حربه بسیار مفیدی است که در بسیاری از موارد این قوه می‌تواند برای حفظ





اصول حکومت و آزادی‌های فردی به کار برد. در این فرض، دادرس نمی‌خواهد مطابقت قانون را با اصول قانون اساسی تشخیص دهد. بحث در این است که آیا امضای قانون، همان گونه که مأموران اداری را ناگزیر از اجرای قانون می‌کند، قوه قضاییه را نیز ملزم می‌سازد، یا دادرس فقط مقرراتی را باید اعمال کنند که موافق قانون اساسی تصویب شده باشد؟ برای مثال، اگر قانون به تصویب اکثریت لازم نمایندگان نرسد یا عده نمایندگان برای گرفتن رأی کافی نباشد یا قانون بدون حضور تماشاجی و روزنامه نویس و در جلسه خصوصی و سری مجلس به تصویب برسد، آیا دادرس می‌تواند، به این استناد که تجاوز به این اصول قانون را از اعتبار می‌اندازد و مفاد تصمیم مجلس را نمی‌توان قانون نامید، از اجرای آن خودداری کند؟ در برابر این پرسش نیز پاره‌ای از نویسندگان گفته‌اند، که تشخیص رعایت اصول لازم در وضع قانون با خود قوه مقننه است، و وقتی رئیس جمهور آن را به عنوان قانون امضا کند، دادرس حق اظهار نظر درباره چگونگی آن را ندارد، زیرا او وظیفه دارد تصمیم‌های قوه مقننه را که حاکم بر تمام امور است به کار بندد. ولی، این گفته با استقلال قوه قضاییه منافات دارد، زیرا از پیش دانستیم که اصول اساسی حکومت را قانون اساسی معین میکند و این قانون، که حاکم بر همه قواست، اراده اکثریت نمایندگان را با شرایط خاص قانون نامیده است. بر فرض هم که دادرس حق اظهار نظر درباره خوب و بد قوانین را نداشته باشد، او را برای تشخیص قواعدی که باید به عنوان قانون اجرا کند نمی‌توان ناصالح پنداشت. زیرا او مأمور اجرای قانون است و همین وظیفه به او حکم می‌کند که تشخیص دهد آیا قانونی به معنای درست خود به وجود آمده است یا نه؟ (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۴۸-۱۴۶)

۲-۳. اساسی سازی حقوق اداری در دیوان عدالت اداری

بر اساس اصل (۱۷۳) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران فلسفه وجودی دیوان عدالت اداری حمایت از حقوق افراد در مقابل تصمیمات سلیقه‌ای و دلبخواهی اداری می‌باشد از این رو در صورتی که حقوق اساسی افراد در مقابل دستگاهها و مقامات دولتی تضییع شود می‌توانند علیه آنها در دیوان طرح دعوا نمایند (حبیب نژاد، دانش ناری، ۱۳۹۸:





۱۶). یکی از آثار مهم حاکمیت قانون، امکان ابطال مقررات و مصوباتی است که مغایر با قانون بوده و یا خارج از صلاحیت تصویب شده است (آقای طوق، ۱۳۹۷: ۳۵۴) که از زمان تدوین قانون دیوان عدالت اداری در سال ۱۳۶۰ وارد نظام حقوقی کشور شده است (آقای طوق، ۱۳۹۶: ۱۸). از این رو می توان گفت هیأت عمومی دیوان عدالت اداری به نوعی وظیفه دادگاه قانون اساسی را با حذف و ابطال قوانین مخالف با قانون اساسی به نتیجه می رساند.

دیوان در رویه استنادی خود به اصول قانون اساسی و تفسیر آن تا اندازه ای به خوبی عمل کرده است و با استفاده از اصول قانون اساسی به کرات اعمال اداری مغایر با قانون اساسی را ابطال نموده است در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران با توجه به عدم وجود دادگاه اختصاصی قانون اساسی، به نظر می رسد دیوان عدالت اداری این خلأ را به نحوی پر کرده است و نقش دادگاه قانون اساسی را ایفا می نماید. این نهاد قضایی، با گسترش رویه قضایی راجع به حقوق و ارزش های بنیادین، اساسی سازی حقوق اداری را به معنای واقعی آغاز نموده و رفته رفته در اثر اعمال تفاسیر و استناد به قانون اساسی و همچنین اجرایی کردن هنجارهای اساسی استخراج شده با این روش توسط مراجع قضایی و تصمیم گذاران سیاسی و اداری مبنایی برای شناسایی اساسی سازی تدریجی حقوق اداری برای همه افراد تبیین نموده است و نیز با ابطال مقررات اداری مغایر با قانون اساسی زمینه رشد و پیشرفت فرآیند اساسی سازی را ادامه داده است (سعیدی روشن، ۱۳۹۴: ۱۲۷-۱۲۵).

آگاهی افراد جامعه به حقوق اساسی خود و سهولت دسترسی به قاضی اداری در طرح شکایت علیه اداره و مقامات اداری، کارکرد حداکثری دیوان را در راستای دفاع از حقوق بنیادین و حقوق اساسی آنها تقویت می نماید. واضح است که نهادهای تاثیرگذاری همچون شورای نگهبان با توسعه صلاحیت های دیوان در رسیدگی به دعاوی اداری از طریق نظریات تفسیری و آراء خود در ارزیابی قوانین می توانند نقش ارزنده ای را در تقویت این کارکرد ارائه نمایند (امامی، شاکری، ۱۳۹۶: ۴).





هرچند مرجع نظارت بر انطباق مصوبات مجلس با قانون اساسی و عدم مغایرت آنها با شرع در قانون اساسی به صراحت بر عهده شورای نگهبان گذاشته است اما مرجع نظارت بر انطباق مقررات اجرایی با قانون اساسی به وضوح در قانون اساسی روشن نشده است و حقوقدانان در خصوص امکان استناد دیوان عدالت اداری به اصول قانون اساسی در مقام صدور حکم دارای دیدگاه‌های متفاوتی هستند و از این حیث اختلاف نظر وجود دارد (کدخدایی، ویژه، ۱۳۸۸: ۳۹). لکن می‌توان با استفاده از برخی از اصول قانون اساسی از جمله اصل (۱۷۰) می‌توان بیان نمود که نظارت دیوان بر خلاف نهاد شورای نگهبان دارای نظارت پسینی می‌باشد و همچنین با تفسیر اصول مذکور در روند دادرسی اداری زمینه اجرایی کردن حقوق اساسی را در جهت اساسی سازی تدریجی حقوق اداری فراهم می‌آورند از این رو می‌توان بیان نمود که نظارت قضایی دیوان عدالت اداری از طریق ابطال، باعث توقف اعتبار حقوقی آئین‌نامه‌های مخالف با قوانین فرادست می‌باشد و با تفسیر و استناد به اصول قانون اساسی زمینه‌ساز تدریجی اساسی سازی حقوق اداری می‌باشد که اجرا در نهایت منجر به اجرایی نمودن اصول قانون اساسی می‌گردد.

نتیجه گیری

اساسی سازی حقوق اداری هنگامی به وقوع می‌پیوندد که ارزش‌های بنیادین در قانون اساسی در حقوق اداری به مرحله اجرا درآید. در نظام حقوقی فرانسه شورای دولتی و همچنین شورای قانون اساسی در آرای متعددی به صورت مستقیم و غیرمستقیم به قوانین اساسی و قواعد بالادستی موجود در آن در جریان دادرسی‌های اداری و اساسی پرداخته و به اصول هنجاری و بنیادین قانون اساسی به عنوان قانون برتر تمسک جسته اند که می‌توان آن را نوعی اساسی سازی اصول حقوق اداری نام گذاشت. در خصوص اثرگذاری اساسی سازی در رویه قضایی در عرصه دادرسی اداری تردیدی وجود ندارد. اساسی سازی جدید در محتوای جدیدش که تضمین کننده حقوق و آزادی‌ها است، بر کارکرد دادرس اداری تأثیر گذاشته است، به نحوی که وی را از یک قاضی‌ای که صرفاً به دنبال اجرای





محتوای قانون است به یک دادرس آزادی مداری تبدیل نموده است که از آن چه در خصوص تحول حقوق و دادرسی اداری در دیدگاه ذاتی مورد نظر حقوقدانان است حمایت می کند. چنین تمایلی به دیدگاه ذاتی در فرانسه مشاهده می شود. در نظام حقوقی فرانسه دادرس اداری حول تکلیف ناشی از قانون اساسی ایفای نقش می نماید و بیشتر در صدد حمایت از حقوق افراد در مقابل اداره برمی آید، در نظام حقوقی کشور ما نیز، مطابق اصل (۱۷۳) قانون اساسی، نهاد دیوان عدالت اداری چنین نقشی را ایفا می نماید. در فرانسه دادگاه قانون اساسی وجود دارد ولی در نظام حقوقی ما چنین دادگاهی وجود ندارد، هرچند ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که قانونگذار اساسی به این امر نگاه ویژه ای داشته است. از این رو، دو نهاد شورای نگهبان با نظارت پیشینی خود و دیوان عدالت اداری با نظارت پسینی خود در زمینه اصول زمین مانده یا به عبارت دیگر اصول مغفول قانون اساسی گام هایی اساسی برداشته اند، همچنین مطابق اصول (۱۷۰) و (۱۷۳) قانون اساسی قضات زمینه نظارت قضایی بر اعمال اداری را به نحوی محقق ساختند و با تفسیر قانون اساسی به صورت تدریجی زمینه اساسی سازی در نظام حقوقی ایران را فراهم آوردند.

منابع:

- (۱) آقایی طوق، مسلم، ۱۳۹۶ش، نگاه تطبیقی به صلاحیت هیأت عمومی دیوان عدالت اداری نسبت به ابطال مقررات، دیدگاه های حقوق قضایی، ش ۷۹ و ۸۰
- (۲) -----، ۱۳۹۷ش، تأملی در خصوص اثر ابطال مقررات مغایر با قانون ، مطالعات حقوق عمومی، ش ۲.
- (۳) امامی، محمد، شاکری، حمید، ۱۳۹۶ش، نقش دادرسی اداری در صیانت از قانون اساسی با تأکید بر دیوان عدالت اداری، فصلنامه قضاوت، دوره ۱۷، ش ۸۹
- (۴) بن، پیر، ۱۳۸۴ش، اساسی سازی حقوق اسپانیا (تأثیر قانون اساسی بر حقوق اسپانیا)، ترجمه دکتر جواد تقی زاده، مجله حقوق اساسی، ش ۵.





(۵) تقی زاده، جواد، نجابت خواه، مرتضی، فدایی، رضوان، ۱۳۹۵ش، صیانت از قانون اساسی توسط قضات محاکم با تأکید بر اصل یکصد و هفتادم قانون اساسی، مجله مطالعات حقوقی، دوره ۸، ش ۱.

(۶) جلالی، محمد، سعیدی روشن، حمیده، ۱۳۹۵ش، نقش دیوان عدالت در صیانت از قانون اساسی، مجله حقوق دادگستری، سال ۸۰، ش ۹۴.

(۷) حبیب‌نژاد، سید احمد، دانش ناری، زهرا، ۱۳۹۸، اساسی سازی حقوق کار؛ مطالعه تطبیقی دادگاه قانون اساسی آفریقای جنوبی و دیوان عدالت اداری ایران، مجموعه مقالات یادنامه دکتر کمال‌الدین هریسی، انتشارات دانشگاه تبریز، چ ۱.

(۸) رحمتی‌فر، سمانه، شهابی، مهدی، گرجی ازندریانی، علی‌اکبر، ۱۳۹۵ش، اساسی شدن حقوق به مثابه بدیل مشروطه گرایی در دوران جهانی شدن، مجله مطالعات حقوقی، دوره ۸، ش ۴.

(۹) سعیدی روشن، حمیده، ۱۳۹۴ش، نقش دیوان عدالت اداری در صیانت از قانون اساسی در گستره مقررات دولتی، تهران، انتشارات جنگل.

(۱۰) کاتوزیان، ناصر، ۱۳۹۰ش، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران، شرکت سهامی انتشار.

(۱۱) کدخدایی، عباسعلی، ویژه، محمدرضا، ۱۳۸۸، شورای نگهبان و دعاوی مربوط به ابطال تصمیمات دولتی خلاف قانون اساسی، مجموعه مقالات همایش دیوان عدالت اداری، صلاحیت قضایی و دادرسی اداری، تهران، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز.

(۱۲) مرادخانی، فردین، ۱۳۹۶ش، خوانش حقوقی از انقلاب مشروطه ایران (تاریخ مفاهیم حقوق عمومی در ایران)، تهران، نشر میزان، چ ۱.





(۱۳) مرکز مال میر، احمد، ۱۳۹۴ش، حاکمیت قانون: مفاهیم، مبانی و برداشت‌ها، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، اداره کل هماهنگی و برنامه ریزی پژوهشی؛ اداره انتشارات و مجله، چ ۳.

(۱۴) مشهدی، علی، ۱۳۹۷ش، فرهنگ و اصطلاحات حقوق اداری، تهران، نشر شرکت سهامی انتشار، چ ۱.

(۱۵) میراحمدی، فاطمه، مجتهدی، محمدرضا، واعظی، سیدمجتبی، ۱۳۹۸ش، بررسی نظریه اساسی سازی حقوق اداری در پرتو قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه حقوق اداری، سال هفتم، ش ۲۱.

(۱۶) نیازپور، امیرحسین، ۱۳۹۳ش، اساسی سازی حقوق پیشگیری از جرم در ایران، مجله پژوهش حقوق کیفری، سال دوم، ش ۶.

(۱۷) هداوند، مهدی، نقش دیوان عدالت اداری در صیانت از قانون اساسی، هفته نامه آسمان، ش ۳۰، ص ۱.

(۱۸) هداوند، مهدی، کاظمی، داود، ۱۳۹۲ش، تأملی بر اصول مدرن حقوق اداری در قانون مدیریت خدمات کشوری (تحلیل ماده ۹۰ قانون مدیریت خدمات کشوری)، فصلنامه راهبرد، سال ۲۳، ش ۶۷.

(۱۹) هداوند، مهدی، مشهدی، علی، ۱۳۸۹ش، اصول حقوق اداری (در پرتو آراء دیوان عدالت اداری) همراه با مطالعه تطبیقی در (حقوق فرانسه، سوئیس، آلمان، مصر، لبنان، انگلیس و آمریکا)، تهران، خرسندی، چ ۱.

20) Agathe van lang, (2005), le dualisme juridictionnel en France : une question toujours d'actualité, AJDA 26 septembre.

21) Chevallier J., (1998), vers un droit post-moderne ? Les transformations de la régulation juridique, R.D.P. n°3.

22) D. Lochak, (1993), "Quelle légitimité pour le juge administratif ?", in Droit et politique, PUF, , p. 141. M. Gentot, Ibid, p. 153 et J. Caillousse, "Sur les enjeux idéologiques et politiques du droit





- administratif. Aperçus du problème à la lumière du changement", AJDA 1982.
- 23) Danielle labetoule,(2005), L'avenir du dualisme juridictionnel, point de vue d'un juge administratif, AJDA .
- 24) DanielleMockl,(2002), (Sous la direction de) Mondialisation et Etat de C, Bruylant, Bruxelles.
- 25) Delvole,pierre ,(2015), L Actualte De La Theorie Des Bases Constitutionnelles Du Droit Adminstratif, Ius Publicum , Annual Report, France.
- 26) Dominique Rousseau,(2014), le droit constitutionnel continue : institutions,garantie des droit et utopie, Revue du droit public et de la science politique en France et a L teranger.
- 27) Eric sales,(2004), vers l'émergence d'un droit administratif des libertés publiques, R.D.P, N°1.
- 28) Fabrice Melleray,(2003), L'exorbitance du droit administratif en question, A.J.D.A, 3 nov. 2003, N°37.
- 29) Francis Hamon, Michel Tropper,(2003),Droit Constitutionnel,28 Edition,L.G.D.J
- 30) G.Guglielmi,(1991), française. De la Révolution à l'arrêt Cadot (1789-1889), LGDJ, pp. 287 ss.
- 31) J. Chevallier,(1992), "L'Etat de droit", RDP 1988, n° 2, pp. 313 ss et L'Etat de droit,
- 32) Jacques caillousse,(2005), les Justifications du maintien actuel du dualisme Juridictionnel, A.J.D.A. Septembre .
- 33) Jacques Chevallier,(1995), les interprètes du droit in : P. Amselek (dir) Interprétation et droit Bruylant, P.U.A.M.
- 34) Jacques Chevallier.(1993), Le droit administratif entre science administrative et droit constitutionnel. CURAPP. Le droit administratif en mutation, Presses universitaires de France.
- 35) Klabbers Jan, Peters Anne, Ulfstein, Geir(2009), The Constitutionalization of international Law,Oxford university Press, frist published.
- 36) Les décrets du 28 décembre 1880 et du 24 juillet 1884 augmentent l'importance du droit public et de l'économie politique, dont l'enseignement a été rendu obligatoire en 1877 (Voir J. Gatti-Montain, in L'administration dans son droit, Publisud 1985, pp. 121 ss et Le système d'enseignement du droit en France, PUL 1987.

- 37) M.J. Redor,(1992), De l'Etat légal à l'Etat de droit. L'évolution des conceptions de la doctrine publiciste française, Economica. Montchrestien, Coll. Clefs.
- 38) Morhoum Fadela,(1996), la conception de contrôle de légalité, mémoire de magister faculté de droit, Alger.
- 39) P. Gonod, Edouard Laferrière : un juriste au service de la République, Thèse Paris 1,
- 40) Riccardo Guastini,(1995), Interprétation et description de normes in : P. Amselek (dir) Interprétation et droit, Bruylant, P.U.A.M.
- 41) Tropper M(2007), le réalisme et le juge constitutionnel, les cahiers du conseil constitutionnel. N012.

